

## از توکیو به پکن

دیدار از توکیو و پکن در آذر ۱۳۶۹

توکیو همچنان زیبا، پرتحرک و پر جنب و جوش می‌نمود اما از بار گذشته که به این شهر آدم همه چیز گرانتر شده بود. گرانی در توکیو برای به‌خصوص بیگانگانی چون من با پوست و گوشت لمس می‌شود. از اروپا و از امریکا هم برای ما گرانتر شده است. گویی همه چیز به نحوی تحول می‌یابد که نگذارد ما دیگر از کشور خود خارج شویم مگر به صورت نیازمند و مستمند.

فرصتی کاری دست داد و توانستم برای دومین بار به توکیو و کیوتو و برای نخستین بار به چند شهر دیگر ژاپن سفر کنم. برخلاف دفعه‌ی پیش که سفری فرهنگی بود و با فرهنگیان رفت و آمد داشتم این دفعه به سبب نوع کار با اهل تجارت و داد و ستد نشست و برخاست کردم. اینان مردمانی سخت‌کوش و سودپرست هستند. همه چیز را از دید اصالت فایده می‌نگرند و هر حرکت و سخنی را بی‌منظور انجام نمی‌دهند و بر زبان نمی‌رانند و هیچ رابطه‌ی عاطفی برقرار نمی‌کنند. باید بگویم که از این نظر هم دست‌غریبان را از پشت بسته‌اند. به هر حال بر اثر همین نشست و برخاستها بود که توانستم چند کارخانه‌ی معروف ژاپنی را از نزدیک ببینم و با مهندسان و مدیران این کارخانه‌ها از نزدیک آشنا شوم. ژاپنیان با اعتقاد به سازمان خود کار می‌کنند و از انضباط‌الایی برخوردارند. دو عامل باور به کار و نظم در کار در همه جا به چشم می‌خورد و هر بیننده‌ای را به تحسین وا می‌دارد.

از بار پیش که به ژاپن رفتم تا حال نزدیک پانزده سال می‌گذرد. آن دفعه فکر می‌کردم که ما روزی به ژاپن خواهیم رسید و همپای ژاپن گام خواهیم برداشت. در آن هنگام در ایران

درست یا نادرست این باور ترویج داده می‌شد که ما در عرض بیست سال یا کمتر آقای آسیا خواهیم شد و حسادت دیگران را برخواهیم انگیزت. اما این بار که به ژاپن رفتیم از همان لحظه ورود احساس کردم که چیزی کم دارم و باید با احتیاط گام بردارم.

در فرودگاه به هنگام ورود به توکیو دعوتنامه‌ای در دست داشتم تا اگر کارمند گذرنامه‌ی ژاپن خواست ایرادی بگیرد به او نشان بدهم و ثابت کنم که به قصد کار کردن نیامده‌ام. همراهان من نیز مراقب بودند که در معرض این بدگمانی واقع نشوند. این جوان را پشت سر گذاشتم ولی از همین پرواز ما تعدادی را برگرداندند و نگذاشتند وارد سرزمین چشم بادامیها بشوند. آیا این اهانت نیست؟ حق آن می‌بود که چنین رفتارهایی بی‌پاسخ نماند. اما امروز که احساس مسئولیت کمیاب شده است چنان عمل می‌کنند که گویی خود جزئی از این بازی ناخوشایند هستند. از نوع فروش بلیط هواپیما گرفته تا وضعیت نامطبوع داخل هواپیما در حین پرواز که آدمی را به یاد اتوبوسهای لوان‌تور می‌اندازد تا رفتار بی‌تفاوت مسئولان در ایران و در توکیو همه و همه گویی بخشهای مختلف یک نمایشنامه است که نقشهای آن را افراد مختلفی اجرا می‌کنند. تنها چیزی که از نظر ما پنهان است این است که نمی‌دانیم کارگردان این نمایشنامه‌ی ناخوشایند کیست؟ یکی از هموطنان به من می‌گفت شاید ما لیاقت آن همه احترام را نداشتیم اما سزاوار این همه توهین و حقارت نیز نیستیم؟ تازه این وضع ژاپن است که ما نیاز به روایت نداریم ولی وضع کشورهایی که از ما روایت می‌خواهند بدتر از ژاپن است. این کشور با توهین از همین تهران آغاز می‌کنند. صفهای طولانی و بهانه‌تراشیهایی گوناگون همه برای این منظور خلق شده‌اند که ما را خوار بگردانند و نیازمند جلوه دهند. وزارت خارجه‌ی ایران نوعی عمل می‌کند که گویی همه‌ی این صحنه‌ها طبیعی است و هیچ دخالتی را ایجاب نمی‌کند.

ژاپن جایی بود که ما می‌خواستیم به آن برسیم، اگر نه که از آن در گذریم. ولی حالا شاید راه آسان‌تری یافته‌ایم. به جای آن که بنخواهیم آقای آسیا بشویم، بی‌دردسر و بی‌زحمت نوکر ژاپن شده‌ایم. جوانان ما آرزو دارند به ژاپن بروند، سه ماه اقامت و کار کنند و اندوخته‌ای درخور توجه با خود به همراه بیاورند. به همین سبب کسی که با هزار زحمت به ژاپن می‌رود گویی می‌خواهد به وصال معشوقه‌ای رویایی برسد. ژاپن برای جوانان ما همان حالتی را یافته است که امریکا داشت و دارد. واقعیت این است که ژاپن جای خود را دارد، جوانان ما به همه جا می‌روند و با هر وسیله‌ای از کشور خویش می‌گریزند و به بدترین زندگیا تن درمی‌دهند. آخر چرا؟ جوانان ایرانی بسیاری حتی در کشورهای آسیایی پراکنده شده‌اند و با حقارت روزگار می‌گذرانند. جوانان زیادی به ترکیه می‌روند و در آن جا می‌مانند، کار می‌کنند یا در بهترین حالت درس می‌خوانند که هیچ یک از نظر منافع ملی ایران به سود ما نیست. و کسی نیست بگوید چرا؟ از کسانی که یک جنبش ملی‌گرایانه‌ی مصنوعی را در آذربایجان شوروی با

یک جنبش اسلامی اشتباه می‌گیرند می‌توان انتظار داشت که پرسشهای استراتژیک (راهبردی) فرهنگی درستی عنوان کنند؟

باری در مدت اقامت کوتاهم در ژاپن خبرگزاریها اطلاع دادند که جوان دوازده ساله‌ای در حین کار کردن گرفتار نوار گردان انتقال‌دهنده شده است و جان سپرده است. خبرگزاری سی.ان.ان که از طریق ماهواره برنامه‌های خود را پخش می‌کند این خبر را داد. گوینده گفت مادر و پدر این جوان ایرانی نیز در ژاپن غیرقانونی کار می‌کنند. خانواده‌ای به ژاپن می‌رود و همه به این امید هستند که پولی درآوردند اما جوان خود را از دست می‌دهند. گروه اپوزیسیون (= مخالفان) در پارلمان ژاپن سخت به دولت انتقاد می‌کند که چرا اجازه می‌دهد کارگران غیرماهر وارد ژاپن بشوند و بازار کار را خراب کنند. به بیان دیگر در واقع ما را به کارگری (= نوکری) هم قبول ندارند و کسی نیست بگوید که چرا چنین وضعی پیش آمده است. آخر نمی‌توان فقط در تلویزیون و روزنامه‌ها بدبختی‌هایی را که به سر ایرانیان مقیم خارجه می‌آید مطرح کرد ولی از علتها سخن نگفت. باید دید که چرا ایران جذابیت خود را از دست داده است و جوانان ما، حتی بزرگسالان می‌خواهند از آن دوری بجویند؟ باید به ریشه‌ها رفت و در سطح نماند.

ژاپن زیبایی‌هایی دارد که از یاد نمی‌رود. همه چیز رو به پیشرفت است و اگر اوضاع به همین گونه باشد و حادثه‌ای موقعیت این کشور را به خطر نیندازد در قرن بیست و یکم نقشی اساسی در تاریخ جهان بازی خواهد کرد. ژاپنیان به تکنولوژی مدرن توجه بسیار دارند و در زمینه‌ی تکنولوژی فضایی پیشرفتها کرده‌اند و برنامه‌ها ریخته‌اند.

ژاپن را با دلی آکنده از اندوه ترک می‌گویم. این مردمان در جنگ دوم جهانی بدترین ضربه را از امریکا خوردند. آزمایشگاه بمب اتمی امریکا شدند و خسرانهای بسیار بر کشورشان وارد شد. ژاپنیان بی‌تردید هیچگاه هیروشیما را از یاد نخواهند برد. مگر می‌شود آن را فراموش کرد؟ با این حال به جای آن که با پروراندن احساس ضدتکنولوژی روزگار بگذارانند با کوششی کم‌مانند شگردهای صنعتی امریکا را فراگرفتند، سرگرم رشد دادن صنعت و آموزش خود شدند و تمام نیرویشان را به کار انداختند تا به امریکا برسند و همپای آن کشور در جهان قد علم کنند. ژاپن امروز نتیجه‌ی این گونه تصمیمها و تصمیمهای مشابه آن است. ژاپن نکوشید خود را سرگرم دگرگونیهای ظاهری سیاسی کند. به بنیادهای اجتماعی و فرهنگی خود وفادار ماند و از راه اصلاح‌طلبی به پیشرفت و ترقی رسید. ما نیز در آغاز قرن بیستم با دست زدن به انقلاب کوششی جدی کردیم اما نخواستیم و نتوانستیم ساختارها و بنیادهای سیاسی - اجتماعی به دست آمده را از استمرار و تداوم بهره‌مند سازیم.

جامعه‌ی ما همچنان در دوران نوجوانی و هیجان‌زدگی به سر می‌برد. خودنمایی و سخن پراکنی بی‌مسئولیت از خصوصیات آن شده است. بی‌احترامی به تاریخ و فرهنگمان برای عده‌ای

یا دست کم به تصور عده‌ای وسیله‌ای شده است تا حیثیتی ضدایرانی دست و پا کنند. دفاع از هر آن چه که ایرانی است با سرعت و شتاب با برچسب ناسیونالیسم طرد می‌شود. ناسیونالیسم بی آن که روشن باشد چرا، خودبه‌خود به اصطلاحی منفی و حقیر تبدیل شده است، همچنان که روزی و روزگاری لیبرالیسم دچار این سرنوشت شده بود و اکنون نیز از این سرنوشت رها نشده است. ژاپن را با دلی اندوهناک ترک گفتیم زیرا که ما نیز می‌بایست به همین سطح از پیشرفت و ترقی می‌رسیدیم و دلیل نداشت که نرسیم اگر به فرهنگ و سنتها و کشور خود باور می‌داشتیم و دگرگوئیها را تدریجی و نه از راه واژگون ساختن همه‌ی دست‌آورد‌های پیشینیان به راه می‌انداختیم. هر ملتی باید به فرهنگ و تمامیت خود باور داشته باشد تا به جایی برسد. با توسل به نمادهای موهوم جهانی چون پرولتاریا یا صدور انقلاب و جز آن نباید فرصتها را از دست داد و با افسوس بر رفته‌ها زندگی را گذراند. دهه‌ی پایانی این قرن تنها فرصت باقی مانده است تا از قرن بیستم جان سالم به در بریم و سری در میان سرها بلند کنیم.

توکیو را که ترک بگویی و بی‌واسطه وارد پکن بشوی آن گاه درمی‌یابی که دنیایی را پشت سر گذاشته‌ای و وارد دنیایی دیگر شده‌ای. تنها واسطه هوایم‌ای «هما» است که از آن همچنان بوی واپس ماندگی به مشام می‌رسد. هوایما راه افتاده و نیفتاده همه بلند می‌شوند، حرکت می‌کنند، چند تنی، روی کف هوایما دراز می‌کشند یا مرتب می‌روند و می‌آیند و در میان هوایما می‌ایستند که همه‌اش خطرناک است و می‌تواند دست کم به قیمت جان چندتنی تمام شود. در بخش غیرسیگاریها جوانان خسته از کار چندماهه در ژاپن سیگار می‌کشند و گوششان شنوای هیچ منطقی و استدلالی نیست. میهمانداران می‌ترسند به مسافران تذکر بدهند و به انجام دادن کمترین خدمت اکتفاء می‌کنند. این واسطه (= هوایما) وقتی مسافری را به پکن می‌رساند تمام آن شگفت‌زدگیهای احتمالی را که ممکن است پس از دیدار از توکیو به هنگام ورود به پکن رخ بدهد، از میان می‌برد. دنیای نظم ژاپن با ورود به فضای هوایم‌ای ملی ایران درهم می‌ریزد. در همان توکیو که وارد هوایم‌ای ایران می‌شوی پا به جهانی دیگر می‌گذاری. با نظم و نظافت و پیشرفت وداع می‌گویی و دیگر از احترام متقابل و رعایت حال یکدیگر را کردن چیزی نمی‌بینی. این هوایما وقتی به پکن می‌رسد آدمی دیگر یادش می‌رود که پکن را با توکیو مقایسه کند. من هر بار که در هوایم‌ای ملی ایران می‌نشینم و این هوایما به مقصد می‌رسد بی‌اختیار در دلم خلیان و کارکنان فنی این سازمان را تحسین می‌کنم که با چه جرأت و جسارت و مهارتی این پرنده‌ی آهنین زهوار دررفته را به پرواز درمی‌آورند و سالم بر زمین می‌نشانند. داخل هوایما همه چیز در حال فرو ریختن است و ناتمیزی از سر و روی مسافری که خود نیز چندان تمیز نیست بالا می‌رود. با این حال خلیان ایرانی این پرنده‌ی خسته را از زمین برمی‌کند و بر زمین فرود می‌آورد و مسافران صحیح و سالم از آن بیرون می‌جهدند.

فرودگاه پکن کوچک است. تمیز است و مرتب. مسافر در اندک زمانی از تشریفات ورود رهایی می‌یابد. راستش این که به هنگام ورود من مسافر آن قدر کم بود که خود به خود کار تشریفات سریع به اتمام رسید. جلوی فرودگاه با این که سرشب است نمی‌توان آسان وسیله‌ای یافت و به شهر رفت. ناچار با مسافری دیگر در تاکسی می‌نشینم تا هر دویمان را به مقصد برساند. من در برابر هتل بزرگ و مجللی پیاده می‌شوم. آسان جا گیر می‌آورم. زمستان است و از شمار جهانگردان کاسته شده است. در تمام راه بین فرودگاه و هتل که طولانی می‌نمود کلمه‌ای مفهوم بین من و راننده بر زبان نمی‌آید. هرچه می‌گویم پرسم کجا می‌رویم و چرا به میهمان‌خانه نمی‌رسیم، بی‌فایده است و بی‌هوده. صدهایی نامفهوم از دهان او بیرون می‌آید که مرا گیج و مبهور می‌کند. حتماً او هم همین حال مرا دارد. در بین راه هیچ نشانه‌ای به لاتن دیده نمی‌شود که بیگانه را آرام سازد. در عوض همه چیز در دنیای بیرون از تاکسی آرام و ساکت است. خودروها آهسته می‌روند و کسی شتاب ندارد که از دیگری پیشی گیرد. اصلاً آن قدر ماشین در خیابانها نیست که چنین کاری را ایجاب کند. پس از مدتی به هتل می‌رسیم. تازه می‌فهمم که راه طولانی بوده است و راننده برخلاف رانندگان تاکسی در بسیاری از جاهای دنیا قصد تقلب نداشته است. در همان بدو ورود می‌فهمم که انعام دادن رسم نیست. یک بار هم که پس از شام به میهماندار جوانی انعام دادم با اکراه گرفت و دورتر با دوستانش به این کار من خندید. این رسم است اما استثناء هم می‌بینیم مثل همه جای دنیا. طبیعت انسانها را نباید نادیده گرفت. همواره هستند آدمیانی که از خطا کردن و تنبلی لذت می‌برند. در چین مقررات مربوط به ارزش سخت است و حکومت مراقب است که از این راه زیانی به کشور نرسد. خارجی‌ان باید ارزش معتبر بدهند و در برابر آن یک نوع پول چینی مخصوص دریافت می‌کنند که پشت آن به انگلیسی نوشته شده است. هر جا که می‌روی باید همین پول را خرج کنی. با این حال بعضی جاها آن قدر با هم سخت‌گیری نمی‌کنند. به همین سبب در نزدیکیهای هتل عده‌ای مرتب به خارجی‌ان نزدیک می‌شوند و آنان را تشویق می‌کنند که ارزش خود را به طور قاچاق عوض کنند. طبیعی است نگهبانان حکومت با این افراد مبارزه کنند و کسانی را که به چنین داد و ستدی دست بزنند توقیف کنند. میل به خطا در همه جا وجود دارد. حکومت باید بتواند و قادر باشد که جلوی رواج آن را بگیرد و هر وقت که ضرور باشد با اقتدار عمل کند.

در پکن به کار گرفتن این اقتدار را به‌ویژه در حوزه‌ی رانندگی به خوبی مشاهده می‌کنی. برای کسی که از ایران به چین می‌رود رانندگی آرام و منظم و منضبط آن جا در آغاز آزاردهنده است. از آن همه شتاب و زرنگی و نظم‌شکنی و خط به خط شدن‌ها خبری نیست. هرکس به حد و به جای خود قانع است و از زرنگیها و مردرندیهای رایج در رانندگی، به‌خصوص در کشور ما، می‌پرهیزد. کوچکترین خلافی شدیدترین واکنش کارمندان راهنمایی

را برمی‌انگیزد. پس به سود همه است که به مقررات احترام بگذارند. در این شهر بزرگ آن قدرها هم خودروی شخصی وجود ندارد ولی با این حال نظم در همه جا حاکم است و کسی را یارای آن نیست که این نظم را در نطفه خفه کند. دوچرخه‌ها در سراسر خیابانهای پکن و در سراسر شهر در حرکتند و دوچرخه‌سواران چنان فخر می‌فروشند که گویی صاحبان خودروها باید از وسیله‌ی بزرگ خود شرم داشته باشند. می‌گویند قانونی وجود دارد که اگر بزرگ به کوچک بزند تقصیر با وسیله‌ی بزرگ است. پس باید مراقب باشی که با دوچرخه‌سوار سانحه‌ای به وجود نیآوری.

پکن شهری است ساده. زیباییهای توکیو را ندارد. در آن جا سرمایه‌داری با تمام نیرو می‌تپد و خودنمایی می‌کند در حالی که در پکن سوسیالیسم با تمام نیرو می‌کوشد تا بر واپس‌ماندگیها چیره شود. چین در آستانه‌ی پیروزی انقلاب مانویی سخت عقب افتاده و نگون‌بخت بود. حالا همه غذا دارند، مسکن دارند، آموزش در دسترس همگان است و لباسی معمولی گرمی بر تن می‌کنند. اینها همه دست‌آوردهای مانو و همراهان اوست. شهر بزرگ پکن که می‌بایست نماد چین مدرن سوسیالیستی باشد پر است از ساختمانهای بلند قوطی کبریتی. همه‌ی سعی و کوشش بر این بوده است که نخست مردم را جا دهند. ساختمانها از استحکام برخوردارند اما کسی نکوشیده است به زیبایی آنها توجه کند یا به مکتبهای معماری گونه‌گون امکان عرض اندام بدهد. تمامی تلاش چین متوجه آن است که مردم گرسنه نمانند و از همه‌ی حداقلها برخوردار باشند. البته چین بر فقر و گرسنگی پیش از انقلاب غلبه کرده است اما هنوز، اگر بخواهیم به زبان مارکس سخن بگوییم، در دوران سوسیالیسم فقر یعنی حداقلها به سر می‌برد. جامعه یارای آن را ندارد که فراوان تولید کند تا مدیریت جامعه به سیاست سوسیالیسم ثروت یعنی برابری در حداکثرها روی بیاورد. این سرنوشت همه‌ی سوسیالیسمهایی است که در جامعه‌های عقب‌افتاده عنان قدرت را به دست گرفته‌اند.

با این حال باید دانست که سوسیالیسم چینی دست‌آوردهایی ارزشمند داشته است. سوسیالیسم در ۱۹۴۹ در چین به پیروزی می‌رسد که در همان هنگام نیز جمعیت زیاد و خاک وسیع داشت. هیچ کس باور نمی‌کرد، حتی استالین، که کتابدار شاعر پکن بتواند چنان جنبشی را کامیاب گرداند و به قدرت برساند. مانو با اتکاء به جامعه‌ی چین و با اعتقاد به سنتها و فرهنگ چین بی‌آن که مانند دیگر جنبشهای همزمان، حتی در اروپا، از شوروی و رهبر آن دنباله‌روی کند، راهی مستقل را پیمود و نگذاشت جنبش چپ چین آلت دست مشاوران گوناگون کیمترن و شوروی بشود که انقلابیگری برایشان همچون یک حرفه بود و نه یک باور. حرفه‌ایهای کیمترن و شوروی که به تدریج به دیوان‌سالاران انقلاب تبدیل گشتند همه جا فاجعه به بار آوردند و به تربیت دست‌نشانندگان و دست‌آموزان همت گماشتند. آن چه آنان

می‌خواستند خوش خدمتی و وفاداری به مرکز انقلاب جهان یعنی مسکو بود که خود فقط در فکر آن بود که نگذارد پایه‌هایش چنان بلرزد که حکومت شوراهای را توده‌ها از فرط فقر و گرسنگی بیشتر سرنگون سازند. شوروی اندیشه‌ی انقلاب جهانی را به خدمت گرفته بود تا خود سرپا بایستد. از این رو تمام جنبشهای انقلابی در کشورهای گوناگون وسیله‌ای بودند که شوروی با غرب بهتر به مذاکره بنشیند و تازه اگر به پیروزی برسند دستگیری باشند برای مسکو، نه بیشتر. مانو نگذاشت جنبش ملی چین که در پوشش سوسیالیسم قد برافراشته بود به فرمانبری از دیوانسالاران کمیترن و مسکو تنزل بیابد.

جنبش سوسیالیسم چینی نه تنها استقلال چین را تضمین کرد بلکه غرور و وحدت ملی برای چین به ارمغان آورد که مهمترین دست‌آورد مانو به شمار می‌رود. مانو خود را در اوهام ملیت‌زدایی غرق نکرد و به هر آن چه که چینی بود وفادار و پایبند ماند. او برای دست یافتن به آرمانهای سیاسی خود پیش از هر چیز به وحدت ملی و حفظ تمامیت ارضی چین توجه کرد. سیاست فرهنگی او ترویج زبانی واحد و وحدت‌دهنده را دنبال می‌کرد و نمی‌گذاشت کشورش از سیاستهای مسکو که به فرهنگهای ملی حتی کشورهای هم‌پیمان توجهی نداشت آسیب ببیند. مانو اقلیتهای قومی و زبانی را از بین نبرد اما از نظر جمعیتی و فرهنگی سیاستی را پایه گذاشت که سرانجام به چینی شدن همه‌ی چین بینجامد. یا دست کم فرهنگ چینی به صورت فرهنگ غالب و چیره عمل کند و خرده فرهنگها به شکل قمرهایی پیرامون خورشید چین نقشی زینت‌دهنده به عهده بگیرند. این سیاستی است که هر ملت نیرومند باستانی باید پیش بگیرد تا بتواند در جهان معاصر جایگاه خود را نگاهدارد. مانو خود را گرفتار تخریب درونی ن ساخت و اجازه نداد ملتش در مسلخ انقلاب جهانی جان بسپارد. از این گذشته مانو با مخالفان خود مدارا کرد و با الهام از فرهنگ چینی که صبر و شکیب را ارج می‌نهد از روشهای استالینی دوری جست. مانو زمینه‌هایی را فراهم آورد که امروز بیش از یک میلیارد چینی با بهره‌مند شدن از آنها روزگار می‌گذرانند.

مانو در اوج مبارزه با مخالفان مشهور و نامدار خود چون لیوشائوچی و دیگران انقلاب فرهنگی را به راه انداخت که هرچند زیانهای برای چین به بار آورد اما برای جوانان آرمانگرا سخت جذاب می‌نمود. دوره‌ای، هرچند کوتاه از جوانی من نیز با علاقه و احترام به مانو و اندیشه‌های انقلاب فرهنگی سپری شد که خصوصیات آن دوره را در نوشته‌های دیگر باز نموده‌ام. در جهان تمامی کسانی که از مسکو و انقلاب روسی سرخورده بودند در انقلاب فرهنگی چین نوعی صداقت و پاکی و پاکیزی می‌جستند. انقلاب فرهنگی البته ساده‌اندیشی را نیز رواج می‌داد و از بفرنجیهای جهان می‌گریخت. ولی همین انقلاب باعث شد تا بسیاری از چپ‌اندیشان و جنبشهای چپ در جهان به خود بیایند و درک کنند که می‌توان در برابر شوروی

ایستاد و درباره‌ی انقلاب و جهان‌اندیشه‌هایی جز اندیشه‌های مسکو در سر پروراند.

انقلاب فرهنگی در عین حال نشان داد که حزب کمونیست برخلاف نظر شوروی، یعنی لنین، سازمانی مقدس و معصوم نیست. مانو شورش علیه حزب را که مهارش را دیگر در دست نداشت تشویق کرد و بر تقدس نفس شورش و سرکشی تأکید گذاشت. با این حال در کشور بزرگی چون چین می‌بایست مرکزیتی وجود می‌داشت که نگذارد شیرازه‌ی امور گسیخته شود و کشور در آشوب و طغیان درهم فرو بریزد. این مرکزیت چیزی نبود جز شخصیت خود مانو که سرکرده‌ی انقلاب بود و انقلاب در انقلاب یعنی انقلاب فرهنگی را هم به راه انداخته بود. به همین سبب اغراق‌گویی در ستایش از مانو سخت ترویج یافت و خردستیزی در این حوزه جایگزین عقل و منطق گشت. پس از آن که چین موج انقلاب فرهنگی را پشت سر گذاشت باز آرامش یافت و کوشید تا زیانهای ناشی از این تجربه‌ی عظیم تاریخی را پشت سر بگذارد. مانو باور داشت که چین باید با خودبستگی به پیشرفت و ترقی برسد اما در نظر نمی‌گرفت که در جهان امروز نمی‌توان دست‌آوردهای بشر را که در سراسر جهان پراکنده است نادیده گرفت و همه چیز را از نو آفرید. این اشتباه و اشتباه‌های دیگر از ارج و قدر او نمی‌کاهد. او روزگاری همه‌ی دانش و تفکر بشر را در کتاب کوچک سرخی که گزیده‌ی نوشته‌های او را به شکل جمله‌هایی دربرداشت خلاصه کرد تا جامعه‌ی روستایی و ساده‌ی چین را پشت سر خود متحد نگاه دارد. این سیاست که به هر حال نمی‌توانست دیرپا باشد در جهان سوم و حتی اروپا چنان هواخواهانی داشت که بسیاری را شگفت‌زده کرد. کتاب کوچک سرخ چیزی نبود جز تجربه‌های چینی. جملاتی مبهم و چند پهلو و گسیخته از متن اصلی که هر کس می‌تواند در هر موقعیتی به دلخواه آنها را معنی کند و از آنها پند بگیرد. پندهایی اخلاقی که از جامعه‌ای ماقبل سرمایه‌داری برمی‌خیزد اما همچنان کشش دارد و جذاب است به شرط آن که کسی آنها را تبدیل به باورهای مذهبی نکند. پس از درگذشت مانو باز کسانی که کنار گذاشته شده بودند به تدریج به قدرت رسیدند و وحدت ملی چین را حفظ کردند و آزاد از برخی از اندیشه‌های کندکننده و بازدارنده‌ی مانو ملت چین را به سوی پیشرفت هدایت کردند. دنگ شیائوپین (یا هر تلفظ دیگری که برای او برگزینید) رهبر این وضع جدید شد و خدوماتی ماندگار برای چین انجام داد. او نیز در عین تقویت جریان صنعتی کردن کشور سیاست ملی مانو را دنبال کرد و وحدت ملی و حفظ تمامیت ارضی چین را مقدم بر هر چیز دانست. او با آن که در دوران انقلاب فرهنگی در معرض انتقادهای سخت و کوبنده قرار گرفته بود به مانو ارج گذاشت و احترام او را نگاه داشت. امروز که از میدان «تین آن‌من» می‌گذری نه تنها تصویر بزرگ مانو را می‌بینی بلکه آرامگاه او را که به‌خصوص روستاییان به صف ایستاده‌اند تا از برابر جسد مومیایی شده‌اش بگذرند مشاهده می‌کنی. رهبران کنونی چین نیز با احترام به رهبران پیشین جویای



دگر گونیهای بنیادی اند اما به آرامی.

چینیان با احترام گذاشتن به پیشینیان خود نه تنها به استمرار تاریخی خود احترام می گذارند بلکه برای خود نیز احترام می آفرینند. مانو، استالین نبود و رفتاری که پس از مرگش با او شد طبیعی بود که با رفتاری که روسیان با استالین کردند متفاوت باشد به خصوص که چینیان سرشتی متفاوت از روسیان دارند. رهبران چین نظامهای پادشاهی پیشین را در کتابها و حتی جزوه های تبلیغاتی خود می نگویند اما هیچگاه تاریخ خود را نفی نمی کنند و این نکوهش را به جایی نمی رسانند که به سرافکنندگی تاریخی برای ملت چین بینجامد. هزینه های قابل توجهی به کار می اندازند تا آثار پیشینیان را حفظ کنند و شکوه و عظمت خود را به رخ جهانگردان بکشانند. تازه همین نکوهش به ناچار از نگرش تاریخی خاصی که حاکم بر چین است برمی آید و گر نه پژوهشگران و مردم عادی به تمامی گذشته ی تاریخی خود احترام می نهند و ارج می گذارند. چینیان مردمی مغرورند. با طبیعت جنگیده اند و مهاجمان را به خصوص مهاجمان شمال را دفع کرده اند و از این بابت به خود می بالند. دیوار چین نماد چنین کوشش و پشتکاری در طی دورانهای گذشته است.

گرچه مانو دیواری بنا نگذاشت اما او برای دفاع در برابر تهاجم شمال که چینیان همواره در تاریخ از آن هراسیده اند دستور داد زیر پکن را بکنند و راهروی زیرزمینی دراز شکفت انگیزی بسازند. این راهرو دور پکن می گردد و حفاظ شکفت آوری در برابر خطرات احتمالی بمب اتمی ایجاد کرده است. و از آن جا که چینیان هیچ چیز را بی مصرف رها نمی کنند در همین راهرو کسب و کار به راه انداخته اند و با جذب جهانگردان برای تماشای این حفاظ زیرزمینی کالاهای خود را می فروشند.

با آن که همه ی فروشگاهها دولتی اند با این حال فروشندگان با تعلق خاطر عجیبی سرگرم کار خود هستند. هر آن چه در توان دارند به کار می بندند تا کالاها را به فروش برسانند. گرچه بیشترشان زبان نمی دانند و آن چند تنی که می دانند دانششان از چند جمله فراتر نمی رود با وجود این به مشتری می چسبند و با ایما و اشاره و حرکات صورت و دست او را به خرید وامی دارد. چنین پشتکاری را هیچ گاه در دوران سوسیالیسم در اروپای شرقی ندیدم. چین به نوسازی صنعتی و جامعه توجه خاص دارد و می خواهد واپس ماند گیهای خود را جبران کند و به یک کشور صنعتی پیشرو تبدیل گردد. به همین خاطر با امریکا روابط نزدیک برقرار کرده است و مواظب است که از امریکا بیاموزد و تکنولوژی پیشرفته ی امریکا را به اختیار خود در آورد. ارتباط با ژاپن و دیگر کشورهای صنعتی نیز روز به روز گسترش می یابد. سراسر چین جوش و خروش بسیار است برای یادگیری و پیشرفت، طبیعی است که در چنین اوضاع و احوالی ناراضیان نیز در سراسر کشور پراکنده باشند. آن چه ناراضیان می خواهند استقرار سریع

دموکراسی است. از این گذشته گروه‌هایی از ناراضیان خواستار به راه انداختن بخش خصوصی‌اند و بر این باورند که با اتکاء به بخش خصوصی بهتر می‌توان اقتصاد چین را به پیش راند. در واقع رهبری کنونی چین نیز گامهایی در همین راستا برمی‌دارد، البته آهسته و آرام. احساس می‌شود که مدیریت کنونی کشور نمی‌خواهد مانند شوروی کشور را دستخوش ناآرامی سازد و اجازه دهد که آشوبهایی مهارناپذیر بر کشور چیره گردد. چینیان خوبی آرام دارند و نمی‌خواهند پنجاه سال اقتصاد متمرکز را یکباره رها کنند. از این بابت چین یکسره با روسیه فرق دارد. روسیه کاری را که در دوره‌ی خروش‌چف پایه‌گذاری شد با خشونت متوقف ساخت و پس از دوران برژنف که دوران در جازدنه‌های یک قهرمان درون تھی بود حالا در دوره‌ی گورباچف یکباره می‌خواهد جبران مافات کند و به یک عمل جراحی دست زده است.

چین کشوری است باستانی با فرهنگی غنی که بر کشورهای پیرامون خود تأثیر بسیار گذاشته و شعاع نفوذش فرهنگهای دورتر از حوزه‌ی خود را نیز بهره‌مند ساخته است. کشور ما در گذشته با چین روابط بسیار داشته است و هم‌اکنون شمار درخور توجهی از مردمان در چین به فارسی سخن می‌گویند که پژوهش درباره‌ی آنها برای ایران از اهمیت بسیار برخوردار است و حق آن است که سیاستی مستمر در این حوزه طراحی و اجرا کرد. پژوهشگران چینی در این سالها با جدیت بسیار زبان فارسی می‌آموزند که نشانگر دورنگری سیاست‌گزاران فرهنگی این کشور است. البته ایران نیز چندسالی است که استادانی را برای تدریس زبان فارسی به پکن می‌فرستد که کاری است ارزنده ولی حق آن است که ما نیز به خاطر خود پژوهشگرانی چین‌شناس تربیت کنیم و به این سوی آسیا که پیوندهایی کهن با ما دارد بیش از گذشته توجه کنیم. در واقع یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی ما باید تلاش و کوشش در استقرار پیوندهای استوار با حوزه‌ی ماوراءالنهر و حوزه‌های مرتبط با آن باشد. تحکیم ارتباطات تاریخی و فرهنگی با کشور بالنده‌ی چین در آینده به سود هر دو کشور خواهد بود و این دوستی می‌تواند به پایگاهی تبدیل گردد برای رویارویی با سیاستهایی که به زیان دو کشور می‌انجامد.

ایران و چین می‌توانند همکاریهای فنی، علمی و فرهنگی درازمدت ترسیم کنند و هر دو در جهت استقرار صلح و عدالت و پیشرفت گام بردارند و به حوزه‌های فرهنگی یکدیگر احترام بگذارند. چین در قرن بیست و یکم کشوری مهم و دوران‌ساز خواهد بود که در اتحاد با بخشی از غرب و جنوب شرقی آسیا بر تمدن بشری اثر خواهد گذاشت.

البته حق آن است که ایران در این سوی آسیا پیش از هر چیز در مسیر بازسازی حوزه‌ی فرهنگ ایرانی حرکت کند و بر پایه و اساس این حوزه دیگر پیوندهای فرهنگی خود را شکل بخشد. ساعتی پیش از آن که از میهمان‌خانه به فرودگاه بروم باز نگاهی به فرستنده‌ی سی. ان. انداختم و آخرین خبرهای جهان را دیدم و شنیدم. آیا می‌شد باور کرد که در کشور چین با

آن همه سختگیریهایی که نسبت به فرهنگ بیگانه به کار می‌رفت به تماشای یک فرستنده‌ی آمریکایی نشست؟. در واقع چین به تدریج اما به طور قطع از جهان ایدئولوژی دور می‌شود و می‌رود که هرچه بیشتر با اتکاء به فرهنگ ملی خود از همه‌ی دست آوردهای بشر بهره بگیرد و مجهز به تکنولوژی مدرن که به هر حال در حوزه‌ی تمدنی دیگر تکامل یافته است عصر عقب‌ماندگی و فنودالیزم را پشت سر بگذارد.

سوسیالیسم در چین، مانند سوسیالیسم در بیشتر کشورهای سوسیالیستی به صورت یک مرحله‌ی گذار درآمده است. آن چه که مارکس می‌اندیشید این بود که سوسیالیسم در اوج بالندگی سرمایه‌داری در جامعه‌هایی ثروتمند به پیروزی می‌رسد و بی‌عدالتی موجود در توزیع ثروت را از بین می‌برد. ولی آن چه در واقعیت روی داد جز آن بود که مارکس می‌پنداشت. لنین که تجسم فرهنگ ملی روس بود و میل به کسب قدرت در او سخت نیرومند بود مارکسیسم را واژگون ساخت و از آن ابزاری برای رسیدن قدرت تراشید. این سوسیالیسم لنینی هرچند به ظاهر به اندیشه‌های مارکس وفادار بود اما در عمل چیزی بود سخت بیگانه با آن. آن بخش از اندیشه‌های مارکس که مربوط به آینده و انقلاب جهانی می‌شد با واقعیت علمی که خودش به آن علاقه‌مند بود الفتنی نداشت و آرمانگرایی و تخیل صرف بود. لنین آن آرمانگرایی را نادیده گرفت و مهمترین نکته را که مربوط می‌شد به مرحله‌ی انقلاب یکسره کنار گذاشت و به هر قیمت به انقلاب روی آورد. اندیشه‌ی لنین که ساده‌گرایی را در بطن خود می‌پروراند بر جنبشهای عدالتخواهانه‌ی جهان سوم بسیار تأثیر گذاشت و با جرأت می‌توان گفت که انقلاب اکتبر بسیاری از این جنبشها را از مسیر خود خارج کرد.

امروز ما شاهد درهم ریختن بنای فکری سوسیالیسم لنینی هستیم با این حال باید با توسل به روش درون فهمی سعی کرد خصوصیات سوسیالیسم لنینی را درست ارزیابی کرد. به نظر من یکی از خصوصیات مهم سوسیالیسم لنینی در جوامع عقب‌افتاده این است که امکان گذار از فنودالیزم به سرمایه‌داری را در چارچوب یک حکومت قدرتمند و مقتدر که متکی به دیوان‌سالاری حزبی خاصی است فراهم می‌آورد. دولتی کردن وسیله‌ای است برای پایه‌ریزی نظام سرمایه‌داری. در عین حال تاریخ به ما می‌آموزد که سوسیالیسم نوع لنینی عمری معین و از نظر تاریخی کوتاه دارد و خیلی زود دچار فساد و رکود می‌گردد. این سوسیالیسم در عین حال در هر کشور بازتاب خاصی داشته است که ما را از دست زدن به داورهای کلی و تعمیم دادنهای ساده‌نگرانه بر حذر می‌دارد. سوسیالیسم چینی که امروز هنوز سرپا ایستاده است بنیادهای گذار از فنودالیزم را پی‌ریزی کرد و وسیله‌ی عمده‌ی این گذار را که وحدت ملی چین است سازمان داد. به همین خاطر و به علل دیگر نمی‌توان چین را ترک گفت بی‌آن که به پنهان گذار این وحدت ملی یعنی مائو با احترام ننگریست. او رهبری بود بزرگ و ناسیونالیست.